

# مبانی تقسیمات علوم

به انضمام

رساله «تقاسیم العلوم» شهرزوری<sup>(۱)</sup>

دکتر نجفعلی حبیبی

## ۱- تقسیمات علوم

یکی از کوششهای علمی دانشمندان اسلامی تقسیمات علوم بر اساس یک مبنی است و با توسعه علوم این اقدام لازم بوده است زیرا همچنانکه بیان تمایز علوم ضرورت دارد تا از خلط مباحث و تداخل علوم پرهیز شود، همچنین بررسی عوامل پیوند میان آنها ضروری است و این امر به لحاظ اهمیت همواره مورد توجه صاحب نظران بوده است بخصوص برای علمای مسلمان که اصولا بر مبنای وحدت به تفسیر هستی می‌پردازند و همواره می‌کوشند تا از کثرت بگذرند و به وحدت برسند و کثرت را به وحدت بازگردانند توجه به این موضوع کاملا موجه و با بینش آنان منطبق است و بهمین جهت در این زمینه نیز کوشش فراوان کرده‌اند.

در این باب برخی در کتب منطق معمولا در کتاب برهان تحت عنوان «تمایز علوم و

---

۱- لازم به یادآوری است که علمای اسلامی از جهات مختلف به علوم نگریسته‌اند گاهی از جهت تعیین شرافت هر علم به تعیین مراتب علوم پرداخته‌اند و گاهی از جهت تعلیم و تعلم که چه علمی باید قبل از علم دیگر تعلیم یا تعلم شود و تقسیمات علوم نیز یکی از موضوعاتی است که مورد توجه آنان بوده است چنانچه فلسفه علوم نیز یکی از این قبیل موضوعات است.

اشتراکات آنها» بحث کرده‌اند<sup>(۱)</sup> و برخی در مقدمه کتاب خود در حد نیاز موضوع بحث<sup>(۲)</sup>، به آن پرداخته‌اند و گروهی نیز با تدوین کتب و رسائل مستقل به تبیین جوانب مختلف آن همت گماشته‌اند.<sup>(۳)</sup> و با عنایت به گسترش متزاید رشته‌ها و شاخه‌های علم، این ضرورت همواره مورد توجه بوده است و علمای بزرگ اسلامی در تمامی اعصار با اهتمام خاص بدان نگریده‌اند و در این باب آثار ارزشمندی پدید آورده‌اند.<sup>(۴)</sup>

آنچه از یونان به دوران اسلامی منتقل شده است گر چه از نظر مبنای اهمیت دارد اما از جهت کمیت و کیفیت با آنچه در دوره اسلامی پدید آمده است قابل مقایسه نیست: در این مورد آنچه از افلاطون رسیده است مطالب روشن و متقنی وجود ندارد و از آنچه به او منسوب است.<sup>(۵)</sup> چنین برمی‌آید که وی علوم را بر اساس نظر فیلسوفان به هفت قسم تقسیم کرده است:

۱- الهی اولی عقلی ضروری ۲- فلسفی ۳- جدل ۴- حسی ۵- شرعی ۶- طبیعی ۷- صناعی.

در این تقسیم اگر نسبت آن به افلاطون درست باشد مبنای تقسیم در پنج قسم اول منبع شناخت است که عبارتند از عقل و حس و وحی و در دو قسم آخر متعلق شناخت است که عبارتند از طبیعت و ابزار.

و از آنچه از «مابعد الطبیعه» ارسطو برمی‌آید او علم را به سه قسم نظری و عملی و صناعی تقسیم کرده است<sup>(۶)</sup> و از آغاز الألف الصغری برمی‌آید که وی علوم را به نظری و

۱ - از آن جمله‌اند ابن سینا: منطق شفاء کتاب برهان، مقاله ۲، فصل ۶ و ۷، ص ۱۵۵-۱۶۸، خواجه نصیرالدین طوسی: اساس

الاعتباس، مقاله ۵، فصل ۱۶ ۲ - از آن جمله است: ابن سینا: الهیات شفاء مقالة ۱، فصل ۱ ص ۳

۳ - در این مقدمه به برخی از اهم منابعی که قبل از اثر شهرزوری تألیف شده‌اند اشاره خواهد شد.

۴ - در این نوشته در حد ظرفیت آن که مقدمه‌ای است بر متن تصحیح شده رساله نخستین از «وسائل الشجر: الالهية» اثر ارزشمند شمس‌الدین محمود شهرزوری که آن را در باب تقسیمات علوم پرداخته است، به اجمال به سوابق این موضوع و کوششهای علمای مسلمان خواهیم پرداخت.

۵ - افلاطون فی الاسلام تحقیق عبدالرحمن بدوی ص ۳۲۷ - ۳۲۸

۶ - متافیزیک (مابعدالطبیعه) ترجمه دکتر شرف‌الدین خراسانی، کتاب یکم (آلفای بزرگ) فصل یکم.

عملی تقسیم کرده است و نظری را به طبیعی، تعالیم (ریاضیات) و الهیات<sup>(۱)</sup>.  
از دسته‌بندی کندی (۱۸۵- ۲۶۰ ق) از آثار ارسطو تقسیم علوم از نظر ارسطو نیز  
معلوم می‌شود: کندی آثار او را به چهار نوع تقسیم کرده است:

- ۱- منطقیات که خود هشت قسمند از قبیل: مقولات،... برهان و...،
- ۲- طبیعیات از قبیل: سماع طبیعی، (سمع الکیان)، السماء و ...،
- ۳- آنچه که از طبیعت بی‌نیاز است هر چند با جسم نوعی ارتباط دارد از قبیل نفس، نبات و ...،

۴- آنچه که از طبیعت بی‌نیاز است و هیچ پیوندی با آن ندارد که یک قسم بیش نیست و آن مابعدالطبیعه است. و پس از اینها کتب اخلاق قرار دارد. اینهمه باید بعد از ریاضیات خوانده شوند و ریاضیات چهار قسمند: علم عدد، هندسه، تنجیم که همان «هیئت» است و تألیف که «موسیقی» است. و با این بیان تقسیم علوم از نظر ارسطو بروشنی برمی‌آید. و تقریباً همین تقسیم مورد توجه علمای مسلمان واقع شده است و البته آن را توسعه داده و منظم ساخته‌اند.

در دوره اسلامی تقسیم علوم بین طبقات مختلف علمای مسلمان مورد توجه بوده و هر گروهی با ملاحظه حوزه مطالعاتی خود به تقسیم دانشها پرداخته است و از جمله در طبقه حکیمان، الکندی است که عقل و وحی را مبنای تقسیم خود قرار داده است و بر این اساس علوم را به انسانی - که با کسب و تلاش بشری حاصل می‌شود - و نبوی الهی - که بدون کسب و بحث حاصل می‌شود - تقسیم کرده است.<sup>(۲)</sup>

در این باب بیش از سایر پیشینیان حکیم ابونصر فارابی (۲۵۸ - ۳۳۹ ق) کوشش کرده است که ثمره تلاش موفق او را در کتاب مستقل احصاء العلوم<sup>(۳)</sup> بروشنی می‌توان دید. فارابی در این کتاب علوم را به شش قسم کلی تقسیم کرده است و آنگاه برای هر کدام اقسامی ذکر کرده است:

۱- الف الصغری با شرح یحیی ابن عدی، تصحیح و تحقیق و ترجمه سید محمد مشکوة، ص ۱۰، چاپ تهران ۱۳۸۷ ق.

۲- الکندی: رسائل ج ۱، ص ۳۷۲ - ۳۷۳، تصحیح محمد عبدالهادی ابوریثه، مطبعة الاعتماد، مصر.

۳- احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.

- ۱- علم زبان که خود دارای هفت قسم است.
- ۲- علم منطق که به هشت قسم منقسم شده است.
- ۳- علم تعالیم (ریاضیات) که هفت قسم است.
- ۴- علم طبیعی که دارای هشت قسم است.
- ۵- علم الهی که به سه قسم تقسیم شده است.
- ۶- علم مدنی (که به دو قسم فقه و کلام تقسیم شده است).

البته فارابی در کتاب التنبیه علی سبیل السعادة<sup>(۱)</sup> علوم را به نظری و عملی تقسیم کرده است و نظری را به سه قسم ریاضی و طبیعی و الهی، و عملی را به دو قسم اخلاق و سیاست تقسیم کرده است. و چنین برمی آید که متعلق علم یعنی موجودات مبنای تقسیم فارابی است به این معنی که علمی که بحث می کند از موجوداتی که خارج از اراده انسان است و غایت آن فقط شناخت است علم نظری است و علمی که بحث می کند از آنچه که در اختیار انسان است و غایت آن شناخت برای عمل است علم عملی است.

اخوان الصفاء (از علمای قرن چهارم هجری) نیز از کسانی هستند که به تقسیم علوم همت گماشته اند. آنان معتقدند علومی که بشر دریافت می کند سه نوعند: ریاضی، شرعی وضعی و فلسفی حقیقی.

- ۱- علوم ریاضی که علوم آداب زندگی و مصالح دنیایی است به ۹ قسم تقسیم شده است و علم کتابت و لغت و شعر و سحر و حرف و صنایع و سیر و اخبار از جمله اقسام آن بشمارند (باید توجه داشت اصطلاح ریاضی برای علومی از قبیل آنچه ذکر شد غیر از اصطلاح «ریاضی» است که از اقسام فلسفه است).
- ۲- علوم شرعی وضعی که برای طلب آخرت و طب نفوس وضع شده اند و شش قسمند از قبیل علم تأویل و تنزیل و ...
- ۳- علوم فلسفی که ۴ قسمند و عبارتند از: ریاضیات، منطقیات، طبیعیات و الهیات
- ۴- ریاضیات به ۴ علم منشعب شده است که عبارتند از علم عدد هندسه و نجوم و موسیقی.

۱- التنبیه علی سبیل السعادة، ص ۲۰-۲۲، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶ ق.

۵- منطقیات که ۹ قسمند: مقولات و قضایا و قیاس و ایساغوجی (کلیات خمس) و صناعات خمس.

۶- طبیعیات که ۷ نوعند از قبیل علم مبادی اجسام و کون و فساد و معادن و ...، طب و علوم صنایع و کشاورزی و امثال آنها عموماً داخل در طبیعیاتند.

۷- الهیات ۵ نوعند که عبارتند از معرفت باری تعالی، علم الروحانیات (معرفت جواهر بسیطه)، نفسانیات، سیاست که خود ۵ قسم است: سیاست نبوی، ملوکی، عامه (سیاست مدن)، خاصه (تدبیر منزل) و ذاتی (اخلاق) و معاد.<sup>(۱)</sup> مبنای این تقسیم مصلحت دنیا و آخرت است و از طرف دیگر وحی (شرع) و عقل.

ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق (از شخصیت‌های علمی اواخر قرن چهارم) نیز از کسانی است که با فهرست کردن کتب مختلف علوم گوناگون و شمارش شعبات دانشهای مختلف روزگار خویش در اثر بسیار ارزشمند الفهرست بصورت غیر مستقیم به تقسیم علوم همت گماشته است.

ابوالحسن عامری، محمد بن یوسف (متوفی ۳۸۱ ق) مبنای تقسیم علوم را عقل و وحی قرار داده است و علوم را به ملی (شرعی) و حکمی تقسیم کرده است

علوم ملی ۳ قسم است ۱- حسی (که کار محدثین است) ۲- عقلی (که کار متکلمین است) ۳- مشترک (که کار فقها است) و لغت آلت کار آنها است.

علوم حکمی نیز ۳ قسم است:

۱- حسی (که مورد تحقیق طبیعیین است) ۲- عقلی (که کار الهیین است) ۳- مشترک (که کار ریاضیین است) و منطق آلت آنها است.<sup>(۲)</sup>

ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی که معاصر عامری است در کتاب مفاتیح العلوم<sup>(۳)</sup> مبنای خود را در تقسیم علوم بر علوم شریعت و علوم غیر عرب (و به عبارتی

۱- رسائل اخوان الصفا، ج ۱، رساله ۷، (اجناس العلوم) ص ۲۶۶.

۲- ابوالحسن عامری: الاعلام بمناب الاسلام، تحقیق دکتر احمد عبدالحمید غراب، همراه با ترجمه فارسی، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۴۷.

۳- وی این کتاب را بین سالهای ۳۶۷- ۳۷۲ ق برای ابوالحسن عبدالله عتبی وزیر نوح دوم سامانی (نوح بن منصور) تألیف کرده است.

عرب و غیر عرب) نهاده است و چنانکه روشن است با مبنای پیشینیان متفاوت است او در واقع تقسیم را بر مأخذ پیدایش و رشد علوم نهاده و بر اقوام و نژادها تکیه کرده است. قرار دادن «علوم شریعت» در مقابل «علوم غیر عرب» بدین معنی است که علوم عرب از طریق شریعت اسلام که عربی است پدید آمده و منتسب به اسلامند. وی کتاب خود را در دو مقاله به این ترتیب پرداخته است:

مقاله اول در علوم شریعت که در شش باب است: فقه، کلام، نحو، کتاب، شعر و عروض و اخبار.

مقاله دوم در علوم غیر عرب که در نه باب است: فلسفه، منطق، طب، عدد هندسه، نجوم، موسیقی، حیل و کیمیا.<sup>(۱)</sup>

ابوسهل، عیسی بن یحیی گرگانی (متوفی ۳۹۰ یا ۴۰۱ ق) در رساله اصناف العلوم الحکمیة<sup>(۲)</sup> که آن را برای ابوالحسن سهلی نوشته است، پس از تعریف اجمالی از علم بدون این که نظم خاصی را رعایت کرده باشد آن را به علم کلی (علم الهی) و سپس به علم طبیعی تقسیم و اقسام هر یک را ذکر کرده است. وی گرچه از علومی مثل هندسه، نجوم، موسیقی، طب، سیاست و ... نام می‌برد و درباره آنها توضیح می‌دهد، با اینحال معتقد است که این علوم جزئی در واقع علم نیستند بلکه نفس را آماده دریافت علم کلی می‌کنند. در تمامی موارد وی در سراسر رساله کتب علمای یونانی و امثال آنان از غیر مسلمانان و شارحان آنها را با شیفتگی خاص ذکر می‌کند.

ابن سینا (۳۷۰ - ۴۲۸ ق) نیز از کسانی است که به موضوع تقسیمات علوم توجه کرده است و علاوه بر اینکه در آغاز الهیات شفا بدان پرداخته است، در رساله مستقلی تحت عنوان اقسام العلوم العقلیة حکمت را مبنای تقسیم قرار داده است و آن را به نظری و عملی و هر کدام را به سه قسم و هر قسم را به اقسام اصلی و فرعی تقسیم کرده است. تقسیم ابن سینا گرچه شامل تمام علوم زمانش نمی‌شود، اما از آنجهت که به حکمت پرداخته است، منظم و جامع است و مبنای کار کسانی است که پس از او به این مهم

۱ - مفاتیح العلوم، دارالطباعه المنیریة، مصر ۱۳۴۲ ق و ترجمه آن به فارسی از حسین خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۷ ش.

۲ - مجله تحقیقات اسلامی، به تصحیح استاد محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۲۱۱-۲۲۰، شماره ۱-۲، سال ۶.

پرداخته‌اند.<sup>(۱)</sup> خلاصه تقسیم بندی ابن سینا به این ترتیب است:<sup>(۲)</sup>

## اقسام حکمت

حکمت یا نظری است و غایت آن حصول اعتقاد یقینی در باب موجوداتی است که وجود آنها به فعل آدمی وابسته نیست و مقصود از آن فقط حصول رأی است، و یا عملی است و غایت آن حصول درستی رأی است در آنچه با کسب آدمی حاصل می‌شود به منظور کسب خیر، و مقصود حصول رأی برای عمل است غایت حکمت نظری «حق» است و غایت عملی «خیر» است.

## اقسام حکمت نظری

- ۱- علم اسفل که طبیعی است
- ۲- علم اوسط که ریاضی است
- ۳- علم اعلی که الهی است.

و هر یک دارای اقسامی اصلی و فرعی است:

اقسام اصلی حکمت طبیعی عبارتند از: سمع الکیان (که در آن از کلیات علم طبیعی بحث می‌کنند)، السماء و العالم، کون و فساد، برخی از آثار علوی مثل شهاب و رعد و تخلخل و تکاثف و ... معادن، نباتات، حیوانات، نفس.

اقسام فرعی حکمت طبیعی: طب، احکام نجوم، فراست، علم تعبیر، طلسمات، نیرنجیات، کیمیا.

اقسام اصلی حکمت ریاضی: علم عدد، علم هندسه، علم هیئت، علم موسیقی.  
اقسام فرعی ریاضی: جمع و تفریق هندی، جبر و مقابله (این دو از فروع علم عددند)، مساحت حیل متحرکه، جراثقال، اوزان و موازین، ابزار جنگی، مناظر و مریا و انتقال آنها (اینها از فروع هندسه‌اند)

۱- و ما به منظور فراهم کردن مقایسه و نشان دادن تاثیر وی در علمای بعد از خودش در متن طرح کلی او را نقل می‌کنیم.

۲- تسع رسائل، فی الحکمة و الطبیعیات، رساله پنجم اقسام العلوم العقیة، ص ۱۰۴-۱۱۸ (چاپ بمبئی ۱۳۱۸ ق.)

اقسام اصلی حکمت الهی: معانی عامه، اصول و مبادی، اثبات واجب، اثبات جواهر روحانی، رابطه جواهر روحانی و جسمانی.

اقسام فرعی حکمت الهی: وحی، معاد.

اقسام حکمت عملی: اخلاق، تدبیر منزل، سیاست مدن<sup>(۱)</sup>

ابن سینا<sup>(۲)</sup> اقسام سه گانه حکمت را مستفاد از شریعت می داند و معتقد است حتی حدود و کمالات آنها نیز با شریعت معلوم می شود و قوه نظری بشری پس از این مرتبه به شناخت قوانین آنها و استعمال آن قوانین در جزئیات تصرف می کند. مبادی فلسفه اولی و فلسفه الهی نیز مستفاد از ارباب ملت الهیه است.

اقسام حکمت که منطبق است: ایساغوجی، مقولات، عبارت (قضایا)، قیاس، برهان: جدل، مغالطه، خطابه و شعر.

ابن حزم اندلسی (۳۸۴-۴۵۶ ق) یکی دیگر از علمای اسلامی است که در رساله مراتب العلوم به این مهم پرداخته است. وی ابتدا علوم را به دو دسته تقسیم می کند:

- ۱- علومى که خاص یک ملت است و عبارتند از علم شریعت، علم اخبار، علم لغت.
- ۲- علوم مشترک که عبارتند از: نجوم، عدد، طب و فلسفه. و بعد به ذکر اقسام هر یک می پردازد.

وی این علوم را برای معاد مفید می داند و علومى را نیز برمی شمارد که برای اصلاح دنیا سودمندند مثل تجارت و کشاورزی. و از این بیان برمی آید که او یکبار علوم را بر حسب سودمندی برای دنیا یا آخرت تقسیم کرده است و بار دیگر بر حسب مأخذ علوم و به عبارتی حوزه شمول و تعلق آنها که یک ملت است یا عموم انسانها.<sup>(۳)</sup>

محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) در کتاب احیاء علوم الدین<sup>(۴)</sup> علوم را به شرعی و غیر شرعی تقسیم کرده است و غیر شرعی را نیز به محمود و مذموم و مباح، و در تقسیم دیگری علوم را به واجب عینی و واجب کفائی تقسیم کرده است. و بر این اساس واجب

۱- ابن سینا حکمت عملی را سه قسم کرده است اما فارابی چنانکه گذشت دو قسم کرده است.

۲- عیون الحکمة، اول طبیعیات (جامع البدائع، ص ۲-۳)

۳- رسائل ابن حزم اندلسی، رساله مراتب العلوم، ص ۵۹-۹۰، تحقیق دکتر احسان رشید عباس، مکتبه خانجی، مصر.

۴- احیاء علوم الدین، ج ۱، کتاب العلم، باب ده، ص ۲۰، (مطبعة مصطفى بابی، مصر ۱۳۵۸ ق). (۴)



عینی مختص برخی از اقسام علوم شرعی است، و واجب کفایی علاوه بر سایر اقسام علوم شرعی، برخی از اقسام علوم غیر شرعی را نیز شامل می‌شود.

فخرالدین رازی (متوفی ۶۰۶ ق) نیز کتاب جامع العلوم یا ستینی خود را به سال ۵۷۴ ق بدستور ابوالمظفر تکش از خوارج مشاهیان در ۶۰ باب تالیف کرده است و در آن از ۶۰ علم سخن گفته است و البته مبنای خاصی برای تقسیم ذکر نکرده است.<sup>(۱)</sup> خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) در رساله مختصر اقسام الحکمة دقیقاً از روش ابن سینا پیروی کرده است.<sup>(۲)</sup>

قطب‌الدین شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ق) در کتاب درة التاج لغرة الדיباج یکبار علوم را بر اساس اینکه خاص یک امت است (غیر حکمی) یا نیست (حکمی) تقسیم کرده است. علوم غیر حکمی را بر اساس اینکه بر مقتضای نظر شاع باشد یا نباشد به دینی و غیر دینی و علوم حکمی را به همان روش ابن سینا تقسیم کرده است.<sup>(۳)</sup>

بررسی اجمالی موضوع را تا اوائل قرن هفتم هجری پایان می‌بریم و بعنوان جمع‌بندی و حسن ختام و تتمیم فائده از متأخرین آنچه را تهانوی (متوفی ۱۳۵۸ ق) در کشف اصطلاحات الفنون آورده است نقل می‌کنیم: انواع تقسیمات علوم عبارتند از:

- ۱- تقسیم به نظری و عملی.
- ۲- تقسیم به آلی و غیر آلی.
- ۳- تقسیم به عربی و غیر عربی
- ۴- تقسیم به حقیقی و غیر حقیقی.
- ۵- تقسیم به شرعی و غیر شرعی.
- ۶- تقسیم به جزئی و غیر جزئی.
- ۷- تقسیم به عقلی، و نقلی، وهم عقلی وهم نقلی.

۱ - جامع العلوم، بمبئی ۱۲۲۳ ق.

۲ - تلخیص المحصل به انضمام رسائل و فوائد کلامی خواجه، اقسام الحکمة، تصحیح استاد عبدالله نورانی، ص ۵۲۶-۶۲۸ (دانشگاه تهران ۱۳۵۹).

۳ - درة التاج، بخش نخستین، ص ۷۱، تصحیح سید محمد مشکوة، تهران ۱۳۱۷ - ۱۳۲۰ ش.

## ۲- شهرزوری و رساله تقاسیم العلوم وی.

در مورد شرح حال شمس الدین محمد شهرزوری تاکنون اطلاعات روشنی بدست نیامده است. از آنگونه که از آثارش برمی آید در حکمت بحثی و ذوقی دارای مقام بلندی است و در تاریخ فلسفه توانا و مسلط است، بر آراء و نظرات حکیمان پیش از خود آگاهی کامل دارد و بر وضعیت علمی زمان خویش نیز مشرف است چنانکه حتی از خواجه نصیر طوسی که معاصر اوست در مواردی از الشجرة الالهية از او با عنوان «بعض المتأخرین» نقل قول می کند. براساس آنچه در آخر نسخه ای از الشجرة آمده است<sup>(۱)</sup> برمی آید وی در ۶۸۰ ق الشجرة را پایان برده است و تاریخ وفات او روشن نیست.<sup>(۲)</sup> آثار شهرزوری: اهم آثار شهرزوری که در دست است عبارتند از:

### ۱- شرح حکمة الاشراف سهروردی<sup>(۳)</sup>

۲- رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقائق الربانية که در پنج رساله تنظیم شده است (الرسالة الاولى: فی المقدمات و تقاسیم العلوم، الرسالة الثانية: فی ماهية الشجرة و تفاصيل العلوم الالية المنطقية، الرسالة الثالثة: فی الأخلاق و التدبير و السياسات، الرسالة الرابعة: الرابعة فی العلوم الطبيعية، الرسالة الخامسة: فی العلوم الالهية و الاسرار الربانية) این کتاب که خطی است و تاکنون به زیور طبع آراسته نشده یکی از کتب مهم علوم عقلی است. به لحاظ ضیق مجال این مقدمه از توضیح خودداری می شود.

۳- نزهة الارواح و روضة الافراح که در تاریخ حکما است و تاکنون هم متن عربی و هم ترجمه فارسی آن چاپ شده است.

## رساله تقاسیم العلوم

این رساله که رساله نخست از رسائل الشجرة الالهية است، بر اساس نسخ موجود در

۱- این نسخه در دانشگاه تویننگ است و عکسی از آن با عنایت استاد محترم جناب آقای دکتر اعوانی در اختیار نگارنده است و برآتم با استمداد از الطاف الهی به تصحیح تمامی آن اقدام کنم و رساله تقاسیم العلوم که اکنون در اختیار اهل فضل قرار می گیرد آغاز این کوشش است.

۲- آقای دکتر حسین ضیائی در مقدمه شرح حکمة الاشراف او ص ۲۵، بر این باور است که او در سال ۶۸۷ ق زنده بوده است.

۳- این کتاب به تصحیح دکتر حسین ضیائی در ۱۳۷۲ ش توسط مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منتشر شده است.

سه فصل است: فصل اول در وصف حکمت و فضیلت آن. وی در این فصل با تمسک به آیات و روایات و سخنان بزرگان از حکمای یونان و اشعار به ذکر فضائل حکمت و غایت آن می‌پردازد. و در فصل دوم یکدوره مختصر از تاریخ حکمت و حکما را بیان می‌کند که در واقع تلخیصی است از «نزهة الارواح» خود او. و در فصل سوم به تقسیمات علوم و کیفیت انشعابات آنها می‌پردازد. گرچه روش او در تقسیمات علوم همان روش ابن سینا است با این حال رساله - با اضافاتی از قبیل تقسیم علوم به آلی و غیر آلی و نیز پرداختن به مطالبی بحث‌انگیز و از جمله آنچه از شیخ اشراق که از او به «الشیخ الالهی» تعبیر می‌کند نقل کرده است در باب ارزش ریاضیات و مبحث شرافت برخی از اقسام حکمت بر دیگری و امثال اینها، از یک کار تقلیدی و تکراری کاملاً متمایز شده است. و اگر چه بسیاری از محتوای آن در جای جای کتب دیگران یافت می‌شود اما نظم و شرح او بر ارجمندی کار افزوده و توانایی و تسلط او به طرح و بحث و استدلال، و قدرت او به عنوان یکنویسنده آثار فلسفی بصورت اجتهادی کاملاً در نوشته او مشهود است.

### نسخ مورد استناد و روش تصحیح

متن حاضر بر اساس نسخ زیر و بصورت گزینشی تصحیح شده است و مصحح آنچه را درست تشخیص داده است در متن، و اختلافات را در پاورق آورده است:

- ۱- نسخه عکسی برلن بشماره ۵۰۲۳ بارمز «ب».
- ۲- نسخه عکسی دانشگاه توینگن بشماره ۲۵۶ بارمز «ت».
- ۳- نسخه عکسی مجلس شورای اسلامی بشماره ۱۸۳۹ با رمز «م». این نسخه نقائصی دارد. در مواردی از مآخذ دیگر در تصحیح استفاده شده است همچنین مآخذ احادیث و آنچه از دیگران نقل شده است تا حد امکان بررسی و نقل شده است. به لحاظ محدودیت مقاله از تحلیل محتوی خودداری شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم (١)

الحمد لله على سوايغ نعمه، و مواهب حكمه، و شمول إحسانه، و نير برهانه، حمداً لا  
تبلغ نهايته، و لا تُنال غايته. (٢)  
وأشهد أنّ محمداً عبده و رسوله بعثه بالنور الساطع، و الضياء اللامع، بشيراً و نذيراً، و  
داعياً الى الله باذنه، و سراجاً منيراً صلى الله عليه و على آله واصحابه، مانح حمام، و قطر  
غمام.

و بعد، فهذه رسائل موسومة برسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية.

## الرسالة الاولى في المقدمات و تقاسيم العلوم

وهي تشتمل على فصول:

### الفصل الاول في صفة الحكمة و شرح احوالها الممدوحة

اعلم ان العلوم الحكمية - قدسها الله - على اختلاف انواعها و اصنافها و تباين اصولها و  
فروعها، من اعظم المنح و المواهب، و أجل العطايا و المطالب، و أفضل الاعمال و الكمالات،  
و أشرف الذخائر و السعادات. و أهلها خواص الله و اولياؤه، و احباء (٣) الرب و أصفياؤه.  
و العناية الازلية توجب تبجيلها، و الكتب الالهية تقتضى تعظيمها، و الرموز النبوية تشير  
الى توقير أربابها و تفخيم شأنهم، و تلويحات المستبصرين تومى الى تقرّيط (٤) اصحابها و

١ - الرحيم: + و به نستعين م. ٢ - لاتبلغ نهايته .. غايته: لا يبلغ نهاياته ... غايته ب.

٣ - أحبّاء: أحباب ت. ٤ - تقرّيط: تقرّيط ت.

علو مكانهم<sup>(١)</sup>.

و بالجمله، فان قيام العالم العلوى و السفلى، و ابتهاجات جميع الموجودات ليس الا الحكمة التى هى عبارة عن معرفة الموجودات و معانيها أعنى بعلم اليقين أو بعين اليقين، و لا سعد من سعد الا بمعرفتها و لا شقى من شقى الا بجهلها، فهى ام الفضائل و افضل الوسائل. و قد جاء فى الوحى الالهى و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً<sup>(٢)</sup> و جاء: ادع الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن<sup>(٣)</sup> اشارة الى دعوة الخلق الى الله بأحد الطرق الثلاثة أعنى البرهان و الخطابة و الجدل و قال: و لقد آتينا لقمان الحكمة،<sup>(٤)</sup> قد ذكر ذلك فى معرض المتنان عليه و قال:<sup>(٥)</sup> و آتينا الحكمة و فصل الخطاب،<sup>(٦)</sup> «فالحكمة» معرفة أعيان الموجودات على ما هى عليه، و «فصل الخطاب» اشارة الى التعبير عنها بألفاظ بليغة فصيحة،<sup>(٧)</sup> و قد وصف الله نفسه كثيراً فى الكتب المنزلة «بالحكمة» فهى أفضل الصفات و أتمها فيما وصف به نفسه. و جميع الاوامر الالهية و النبوية انما هو أمر بتحصيل الحكمة أو باقتباس<sup>(٨)</sup> بعض أجزاءها و قد ذكر البارئ - جل جلاله - فى الكتب السالفة:<sup>(٩)</sup> «عبدى خلقتك و أنا حى لا يموت،<sup>(١٠)</sup> أطعنى فيما أمرتك و انتة عما نهيتك، اجعلك مثلى حيا لا يموت» و جاء فى الكتب القديمة: «اعرف نفسك يا انسان تعرف ربك» و قال صلى الله عليه و آله: «الحكمة ضالة المؤمن يأخذها حيث وجدها» و قوله عليه السلام: «لا تؤتوا الحكمة غير أهلها فتظلموها و لا تمنعوا أهلها فتظلموهم» و قوله عليه السلام: «أعرفكم بنفسه أعرفكم بربه» و «من عرف نفسه فقد عرف ربه» و قال: «رأس الحكمة معرفة الله» و كان عليه السلام اذا كملت الفضيلة لاحد من أهله، قال: «يا<sup>(١١)</sup>

١ - إشارة الى ماورد من الآيات و الأخبار و كلمات الاعلام فى شأن الحكمة و العلم و الحكماء و العلماء منها ما نقلها فى مقدمة كتابه

الموسم بنزهة الارواح و روضة الافراح المشهور بتاريخ الحكماء، ص ٣٤ كقوله عليه السلام: «الحكمة ضالة المؤمن» كما سيشير

الى بعضها قريباً. ٢ - البقرة: ٢٦٩. ٣ - النحل: ١٢٥.

٤ - لقمان: ١٢. ٥ - قال: + تعالى م. ٦ - ص: ٢٠.

٧ - بألفاظ بليغة فصيحة: بالالفاظ البليغة ت. ٨ - باقتباس: باقتباس م.

٩ - اقتباس من رسائل اخوان الصفا، ج ١ ص ٢٩٨ وفيه نقلا عن بعض كتب بنى اسرائيل: «بابن آدم خلقتك للأبد... لا أموت» و

راجع أيضاً: نزهة الارواح، ص ٣٤ و ما بعدها. ١٠ - لا يموت: لا أموت ت.

١١ - يا: ت.

أرسطاطاليس هذه الامة» و قوله: «تفكر ساعة أفضل<sup>(١)</sup> عند الله من عبادة سبعين سنة» و «التفكر»: ترتيب المقدمات على وجه مخصوص ليتوصل بها الى أدراك المجهولات.<sup>(٢)</sup> و لما رجع عمرو بن العاص من الاسكندرية سأل عليه السلام عن عجائبها، فقال: «رأيتُ قوماً متطيلسين يستديرون<sup>(٣)</sup> حول رجل، يبحثون و يذكرون رجلاً يقال له أرسطاطاليس لعنه الله»<sup>(٤)</sup> فقال عليه السلام:<sup>(٥)</sup> «مَهْ يا عَمْرُو! انه كان نبياً فجهله قومه»<sup>(٦)</sup> و قال المعلم الاول:<sup>(٧)</sup> «من لم يكن حكيماً لم يزل سقيماً» و قال: «اذا كانت الحكمة خير الدنيا و ثوابها خير الاخرة فاحق ما وجهت اليه همتك الحكمة»<sup>(٨)</sup> و قال:<sup>(٩)</sup> «اذا غابت الحكمة عن النفس عمت عن نفسها و غيرها، كما يعمى البصر عن نفسه و غيره اذا غاب عنه ضوء الصباح» و قال افلاطون الالهى: «ليس فى عطايا البارئ تعالى أعظم من الحكمة» و قال: «موت الاجساد دثورها و موت الارواح جهلها»<sup>(١٠)</sup> و قال ديمقراطيس: «الحكمة تلطف النفس و تهذيب الفكر، فهدابوا افكاركم باقتباس الحقائق، و ذكروا أنفسكم بالتخلص من عالم الفناء و الاتصال بعالم البقاء» و قال سقراط:<sup>(١١)</sup> «كل من يحضرنا يزعم انه «حكيم»، و انما «الحكيم» ايها الرجال هو الله تعالى» و قال: «الحكمة سلم العلو، من عدمها عدم التقرب من بارئه» و قال: «ليس ما مضى من الدنيا الا كما لم يكن، و ما بقى منها الا كما مضى» و كان مكتوباً على باب صومعته «سلامى على من لا أعرفه و لا يعرفنى» و وصف بعض الحكماء<sup>(١٢)</sup> الحكمة فقال «النور جوهرها، و الحق مقصدها، و الالهام سائقها، و القلب مسكنها، و العقل قابلها،<sup>(١٣)</sup> و الله ملهمها، و اللسان مظهرها، هذب النفس بالعلوم لترقى. انما النفس كالزجاجة، و العلم سراج، و حكمة الله زيت، فاذا أشرفت فانك حى و أذا

١ - افضل: خير (نزهة).

٢ - ترتيب ... المجهولات: ترتيب المقدمات و نصب الادلة لادراك المعقولات (نزهة ص ٣٥)

٣ - متطيلسين يستديرون: يتربلسون و يجتمعون حلقاً (نزهة ص ٣٧) ٤ - لعنه الله: - م.

٥ - عليه السلام: - ت. ٦ - قومه: + هكذا سمعنا و الله أعلم (نزهة)

٧ - المعلم الاول: الكندى (نزهة ص ٣٥) ٨ - الحكمة: + فان من أعرض عنها م.

٩ - قال: من هنا الى قوله «فى حسرة و ندامة و غصة و مهانة» ساقطة من م.

١٠ - الأفلاطون فى الاسلام، ص ٢٣٥ و فيه: «و اما موت الانفس فهو جهلها». ١١ - راجع: نزهة الأرواح، ص ٢٦

١٢ - الحكماء: العارفين (نزهة ص ٢٤) ١٣ - قابلها: قائدها (نزهة)

ظلمت فانك ميت وترى الكل فهي للملكية»<sup>(١)</sup> وفضائل الحكمة و مناقبها أكثر من أن تعد و تحصى، و لا تتال الا بالسعى الشديد و الاجتهاد الصائب الحميد، مع الذكاء العظيم و الصبر الجسيم، و الزبرات الزائدة و الانفاس المتصاعدة بيت:

إذا كان بذر العيش ليس بحاصل      لذى اللب في الدنيا بغير المتاعب  
فكيف بأسنى<sup>(٢)</sup> العز في عالم البقاء      لذى الجهل مع تفضيل تلك العجائب  
و علة وجودنا و غاية ايجادنا هو طلب الكمال و تحصيله و هو محصور في قسمي الحكمة  
- أعنى النظرى و العملى - فاذا انتقشت النفس بهذين الكمالين و استضاءت بما ذكرنا من  
الاصلين، تطهرت من المواد الجسمانية، و تقدست من الطبائع الجرمانية، و تلطفت بالعلوم  
العقلية الروحانية، فحينئذ تشتاق الى مفارقة كدورات الابدان، و الكون في زمرة أهل  
الجنان، و مصاحبة عالم الارواح، و معاينة حقائق الاشباح، و تنخرط في سلك  
الروحانيات من العقول و النفوس العلويات،

أقول لسعد و الركاب<sup>(٣)</sup> مناخه      أنت<sup>(٤)</sup> لأسباب المنية هائب  
و هل خلق الله السرور؟ فقال: لا      فقلت أثرها أنت لى<sup>(٥)</sup> اليوم صاحب  
و يرتاح الى ما أعد الله لعباده الصالحين الفاضلين من الروح و الريحان و السكون في أعلى  
غرف الجنان و معاشرة الحور و الولدان، كما ذكره جل جلاله في محكم آيات القرآن  
أعد ذكر نعمان لنا ان ذكره      هو المسك ماكررته يتضوع  
و ان مر قلبي فاتهمه و قل له      أنت<sup>(٦)</sup> بغير المقام به موع  
و قد جاء في الكتب القديمة<sup>(٧)</sup> «من قدر على خلع جسده و سكن<sup>(٨)</sup> و ساوسه، صعد الى  
العالم العلوى و جوزى بأحسن الجزاء» و قال الحكيم<sup>(٩)</sup> فيثاغورس: «إذا قبلت ما قلت لك  
من تحصيل العلوم الحكمية و التجرد عن عالم الكون و الفساد، فاذا<sup>(١٠)</sup> فارقت هذا الهيكل  
يصير محللك<sup>(١١)</sup> في الهواء فتكون ساجداً غير عائد الى الانسية و لا<sup>(١٢)</sup> قابلاً للموت. و قال

١ - لملكية: للكلية ب. ٢ - بأسنى: بالسنى ت. ٣ - الركاب: الريحاف ت أ.

٤ - أنت : أنت ت. ٥ - لى: الى ت. ٦ - أنت : أنت ت.

٧ - اقتباس من رسائل أخوان الصفاء، الرسالة الثالثة فى النجوم، ص ١٣٧ - ١٣٨.

٨ - سكن: تسكين (رسائل) ٩ - الحكيم: + فى الوصية الذهبية (رسائل)

١٠ - فاذا: ما إذا ب. ١١ - محللك: محلى ب. ١٢ - لا: الاب.

المسيح للحواريين: «إذا فارقت هذا الهيكل فأنا واقف في الهواء عن يمين العرش،<sup>(١)</sup> وأنا معكم حيناً ذهبتم، ولا تخالفوني في شيء حتى تكونوا معي في ملكوت السماء» وقال صلى الله عليه وآله: «انكم ستردون على الحوض غدا فأقربكم منى منزلة يوم القيامة من خرج من الدنيا على هيئة ما تركته. لا تغيروا<sup>(٢)</sup> بعدى إلا لا تبدلوا بعدى!» والعقل يتبين له بأدنى سعى وأقل نظر عوار الدنيا وقلة ثباتها وسرعة فنائها وماهى عليه من الغرور والدثور، وله المكث وتعجيل الحنث، ومن وثق بها واطمأن إليها فهو هالك وللحزم باتك، فان الدنيا غرار، ضرار، بائد، والعقول<sup>(٣)</sup> حائرة. وما حلى وعذب منها جانب الا تمرر<sup>(٤)</sup> عليه جانب، وان الملوك الذى بنوا المعقل والحصون وعمروا المدائن والقصور، وقادوا الجيوش والجنود، ونصبوا الاعلام والسود، إذا نظرت اليهم بعين البصيرة والتحقيق ترى كلا منهم قد صار ميماً، وأصبح هشيماً، وتحت التراب مقيماً، ومن العلائق سقيماً. اذا انقطعت يوماً من العيش مدقى<sup>(٥)</sup> فان عناء الباقيات قليل سيعرض<sup>(٦)</sup> عن ذكرى وينسى<sup>(٧)</sup> مودتى ويحدث بعد للخليل خليل فانفض أخى! من غير تغافل ولا تكاسل الى ذلك العالم الازلى والسرور الدائم الابدى،<sup>(٨)</sup> الى معاشره اخوان الصدق وأبناء الحق، خلان الوفاء وأهل الصفاء، العالم البرىء عن الكدر المنزه عن الشر، لا ملالة فيه ولا سامة، ولا ضجرة ولا كآبة، فى النعيم<sup>(٩)</sup> المقيم والعيش الكريم والفضل العميم فى حضرة رب العالمين ومجاورة الملائكة المقربين غير مخرجين عن مقاماتهم، ولا ممنوعين عن لذاتهم، مكحلين بأنوار الشارقة، مزيين<sup>(١٠)</sup> بالزينة الفاخرة اخواناً على سرر الانوار متقابلين، وبحسب العلوم والاخلاق متفاوتين ومتقاربين، لهم الطيران الحقيق فى فضاء الملكوت، والسباحة المعنوية فى بحر اللاهوت، لا يمسهم فيها نصب ولا يمسهم فيها لغوب اذا هب من وادى العقيق نسيم يذكرنى<sup>(١١)</sup> عهد الصبي فأقيم<sup>(١٢)</sup>

- ١ - العرش: عرش ربي (رسائل) ٢ - لا تغيروا: ألا تغيروا (الرسائل) ٣ - العقول: للعقول ب.  
٤ - تمرر: تمرر. ٥ - مدتى: فذنى ت. ٦ - سيعرض: مستعرض ت.  
٧ - ينسى: يسمى ت. ٨ - الأبدى: السرمدى ب. ٩ - النعيم: النعم ت.  
١٠ - مزيين، قد تبين ت. ١١ - يذكرنى: يذكر ت. ١٢ - فأقيم: فاهم ت.



وان بلغت نار<sup>(١)</sup> على أشرف الحمى دعاني هوى<sup>(٢)</sup> في القلب منك قديم  
 هلمّ - أعزك الله - الى عالم لا غاية لعجائبه ولا نهاية لغرائبه، ولا يدرك كما ينبغي  
 لذاته، ولا يحاط باحاطة العقل بهجاته، كما قال سيد البشر في الحديث القدسي: (٣)  
 «أعددت لعبادي الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»<sup>(٤)</sup>  
 لقد هتفت في جنح ليل حمامة على بين<sup>(٥)</sup> وهباً واني<sup>(٦)</sup> لنائم  
 كذبت وبيت الله لو كنت عاشقاً لسا سبقتني بالبكاء حمائم  
 فهذا هو القطر من البحر، والدررة من القعر. هذا حال المتطهرين بالماء الالهي، واما اذا لم  
 يتطهر بما ذكرنا من الطهارة بل عاشت ساهية، ومكثت لاهية وفارقت الهيكل غافلة، ولم  
 تسع<sup>(٧)</sup> في خلاص نفسها مدة عمرها ولم تفك رقبتها في زمان حياتها، ولم تتحيل في أوان  
 حصول القوة وطول المدة في نجاتها، بل غرقت في بحر الطبيعة الفانية، وتاهت في هذه  
 الحواس الهائمة، وأنست بظلمة الاجساد ولم يرفع نظرها الى غير عالم الاحلام  
 نراع<sup>(٨)</sup> لذكر الموت ساعة وقته فتعرض الدنيا فيلهو ويلعب  
 ونحن بنو الدنيا خلقنا لغيرها وما كنت فيها فهو شيء محسب<sup>(٩)</sup>  
 فبعد موت الجسم وذهاب الرسم وخفوق الحواس وزوال الانفاس لا يمكنها الترقى الى  
 العالم الملكوتي والصقع<sup>(١٠)</sup> اللاهوتي، ولا يتهيأ لها العروج الى عالم الاجرام الفلكية و  
 الجواهر الكوكبية، بل يبق في قعر<sup>(١١)</sup> الاجسام الهاوية ومع الصور القبيحة الهائلة في حسرة  
 وندامة وعصاة ومهانة،<sup>(١٢)</sup> وذلة ومسكنة، وبوس ومحنة<sup>(١٣)</sup> مترددة في طبقات الجحيم و  
 كارعة من الجحيم وشاربة<sup>(١٤)</sup> شرب الهيم. شعر:  
 احسنت ظنك بالأيام إذا حسنت ولم تخف سوء ما<sup>(١٥)</sup> يأتي به القدر  
 فساعدتك<sup>(١٦)</sup> الليالي فاغترزت بها وعند صفو الليالي تحدث<sup>(١٧)</sup> الكدر

- ١ - نار: ناد ت. ٢ - هوى: هو كما ت. ٣ - في الحديث القدسي: - ب.  
 ٤ - مسند أحمد، ج ٢، ص ٣١٣ و ٤٢٨: حلية الاولياء ج ٩، ص ٢٢٨. ٥ - بين: غير مقروءة.  
 ٦ - اني: اي ت. ٧ - ولم تسع: فلم تسع ت. ٨ - الصقع: الصيغ ت.  
 ٩ - قعر: قصر ت. ١٠ - ومهانة: من قوله: «قال اذا غابت الحكمة» الى هنا ساقطة من م.  
 ١١ - محزنة: مخزية ت. ١٢ - مترددة... كارعة... شاربة: مترددا... كارعا... شاربا م.  
 ١٣ - سووما: يوماً ت. ١٤ - فساعدتك: و ساعة بك ت. ١٥ - تحدث: تجذب ت.

كل ذلك لتراكم جهالاتها، ورداءة أخلاقها، وقبح أعمالها، وسوء أفعالها لتركها البحث والنظر في العلوم، ونومها عن الاعمال الصالحة، وغفلتها عن الاخلاق الزكية<sup>(١)</sup> وسهوها عن تحصيل الاستعداد، واهمالها أمر المعاد، قد حل<sup>(٢)</sup> عليها غضب الجبار وطرده الى عالم البوار، وردت الى أسفل السافلين<sup>(٣)</sup> و مأوى<sup>(٤)</sup> الخاسرن، عمياء عن مشاهدة الانوار، صماء عن سماع اصوات الابرار<sup>(٥)</sup>

لقد كان في ظل الاراك<sup>(٦)</sup> كفاية لمن كان يوماً يقتضيه رحيل  
و من أعظم البلاء والعناء<sup>(٧)</sup> والزية والعزاء كونهم مجوئين عن ربهم وقد ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون<sup>(٨)</sup> وأحاطت بهم الاعمال السيئة، فلا يحص لهم عنها. وأين المذهب والمفر من الصفة اللازمة الثابتة التي لا تزول الا بمرور الدهور والاعصار وذهاب الاكوار والادوار.<sup>(٩)</sup>

إن كنتَ تسمو<sup>(١٠)</sup> الى الدنيا وزينتها فانظر الى ملك الاملاك قارون  
راحت عليه المنايا روحة<sup>(١١)</sup> تركت ذا الملك والعز تحت الماء والطين  
فازهد يا أخى - رحمك الله - من<sup>(١٢)</sup> غرور هذه الدنيا الفانية واللذات الزائلة و  
الاحوال الواهية والفرح القليل والسرور المستحيل، كما زهد فيها الانبياء والحكماء و  
الفلاسفة فليست لك هذه الدار بدار مقام<sup>(١٣)</sup> ولا منزل دوام، ولا مقر<sup>(١٤)</sup> عز و اكرام،  
فاستعد للرحلة والانتقال، والخروج عن العلائق والانتقال، فان فعلت ذلك اختياراً ولا  
أخرجت اضطراراً قبل فناء العمر وهجوم الكبر، وتقارب الاجل وكذب الامل. شعر:  
لهبني على عمُر ضيِّعت أوَّلَه  
و عاد آخره الأسقام والهرم  
كم أقرع السنّ بعد الفوت من ندم  
وأين مبلغ<sup>(١٥)</sup> قرع السن والندم

- ١ - الزكية: الزاكية ت. ٢ - حل: حق ت. ٣ - السافلين: سافلين م.  
٤ - مأوى: تأوى مثوى ت. ٥ - الأبرار: + شعر م.  
٦ - الاراك: الإدراك ت. و الأراك شجر ذو شوك طويل كثيرالأوراق و الاغصان.  
٧ - العناء: م. ٨ - اقتباس من قوله تعالى د «كلا بل ران على...» المطفين: ١٤ - ١٥  
٩ - الادوار + شعر م. ١٠ - تسمو: قسموا ت. ١١ - روحة: روحه م ب.  
١٢ - من: فى ت ب. ١٣ - مقام: مقر م. ١٤ - مقر: مقام ت.  
١٥ - مبلغ: تبلغ ت.

فاجتهد<sup>(١)</sup> - ايدك الله - في تحصيل ما أشارت اليه الانبياء في الكتب المنزلة الماخوذة عن الملا الاعلى من<sup>(٢)</sup> وصف النعيم والعذاب المقيم وما أشارت الحكماء في مرموزاتهم<sup>(٣)</sup> في مدحهم العالم الاعلى النورى و ذمهم العالم الاسفل العنصرى، فلعلك تتصور بنور العقل ما تصوروا و تشاهد بصفاء<sup>(٤)</sup> البصيرة ما شاهدوا، فتنبّه حينئذ من نومة الغفلة و رقدة الجهالة فتعيش<sup>(٥)</sup> عيشة السعداء المرضية و تحيي حياة الفضلاء<sup>(٦)</sup> المطمئنة.

بالعلم تحيي نفوس قطّ ما عرفت      من قبل ما الفرق بين الصدق و المين  
العلم للنفس نور تستدلّ به      على الحقائق مثل النور للعين

## الفصل الثانى

### في شمة من تاريخ الحكماء و أحوال الحكمة

اعلم ان فضلاء أهل العالم اختلفوا<sup>(٧)</sup> في ان الحكمة من أى<sup>(٨)</sup> الاقاليم ظهرت و في أى البلاد نشأت:

فاهل بابل يزعمون أنها منهم نشأت و عنهم صدرت. و قد حكى عنهم أبوبكر بن وحشية ان النبط الكلدانيين من أهل بابل استنبطوا جميع العلوم الحكيمية و استخرجوا سائر المعارف الروحانية و هم أول من رصد الكواكب و رتب الثوابت و حكم على السيارات و أحسن تسخيرها بالدعوات.

و زعم أهل الهند أن مبدأ الحكمة منهم، من حيث<sup>(٩)</sup> الكوكب<sup>(١٠)</sup> الاعظم و الشيخ المكرم «زحل» و هو أول الادوار و انه أعطاهم العلوم و أفاض عليهم الفهوم و تشعبت بعد ذلك الى أجيال الامم.

و ذهب المصريون<sup>(١١)</sup> الى ان أصلها منهم و أن أهل العالم أخذوها عنهم و فهموها منهم. و

- |                      |  |                              |
|----------------------|--|------------------------------|
| ١ - فاجتهد: فاجهد م. | ٢ - من: فى ت. ب                                    | ٣ - مرموزاتهم: رموزاتهم ت م. |
| ٤ - بصفاء: بصفاة ت.  | ٥ - فتعيش: و تعيش م.                               | ٦ - المطمئنة: + شعر م.       |
| ٧ - اختلفوا: م.      | ٨ - من أى: من هنا الى قوله: «بل جاسية» ساقطة من ب. |                              |
| ٩ - حيث: خير ت.      | ١٠ - الكوكب: الكواكب ت.                            | ١١ - المصريون: البصريون م.   |

الدليل على هذا أن<sup>(١)</sup> الحكمة أخذت عن آدم صفي الله<sup>(٢)</sup> تعالى، و عن ذريته شيث و هرمس أعني أدريس، و عن<sup>(٣)</sup> نوح. و هولاء كانوا سكان مصر و الشام. و آثارهم الى الان نشاهدها في تلك الديار، و أن هرمس الاعظم هو الذي نشرها في الاقاليم و أظهرها و أفاض على العباد، و نشرها<sup>(٤)</sup> في البلاد، و هو الوالحكام و علامة العلماء - أشركنا الله<sup>(٥)</sup> في صالح دعائه .

و أما الروم و يونان فلم تكن الحكمة فيهم قديمة، و انما كانت علومهم الخطب و الرسائل و اللغة و النحو و الاشعار. و كانوا صابية<sup>(٦)</sup> يعظمون الكواكب<sup>(٧)</sup> يعبدون الاصنام.<sup>(٨)</sup>

و ذكروا أن أول من تقلس ثاليس ملطى و بهم سميت الفلسفة «فلسفة» و كان قد تقلس بمصر و قدم الى ملطية<sup>(٩)</sup> و هو شيخ كبير. و نشر حكمته و أخبرهم بحدوث خسوف في أثناء الليل و أمرهم بضرب الطاسات ليشاهده<sup>(١٠)</sup> من لم يكن يقظان، فصار الى الان رسماً. فلما وقع، اعتقدوا في الحكمة. و كان بعده ألكياميدوس الملطى، ثم أنقسيمانس الملطى، ثم بعده أثغيناغورس و فلارمانبوس، و كان بعد هما أرسلالوس من أسطنطينة،<sup>(١١)</sup> و هواة تيلو بعضهم بعضاً. و بهم استكملت فلسفة اليونانيين.<sup>(١٢)</sup> هذا هو المبدأ الأول للفلسفة الناشئة بملطية.<sup>(١٣)</sup>

و المبدأ الثاني للفلسفة من فيثاغورس بن ميثاخورس الذي من جزيرة ساميا<sup>(١٤)</sup> و هو المسمى للفلسفة بهذا الاسم الذي معناه «محب الحكمة»<sup>(١٥)</sup> و كان قد لقي تلاميذ<sup>(١٦)</sup> سليمان بن داوود - على نبينا و عليه السلام<sup>(١٧)</sup> - بمصر و استفاد منهم و دخل هناك الى بيوت<sup>(١٨)</sup>

١ - ان: + هذه ت. ٢ - صفي الله تعالى: - ت. ٣ - عن: - ت.

٤ - نشرها: سيرها م. ٥ . الله: + تعالى ت. ٦ - صابية: صابة م.

٧ - الكواكب: الكواكب ت.

٨ - مختصر الزوزني من كتاب اخبار العلماء بأخبار الحكماء لجمال الدين القفطي، ص ١٥.

٩ - ملطية: ملطية م. ١٠ - ليشاهده: يشهاده ت. ١١ - اسطنطينة: اسبينة م.

١٢ - فسفة اليونانيين: الفلسفة اليونانية م. ١٣ - بملطية: بملطية م.

١٤ - ساميا: ساميات ت. ١٥ - الحكمة: العلم م. ١٦ - تلاميذ: - ت.

١٧ - على ... السلام - ت.

المتأهلين المرتاضين و يأمر عليهم برياضات و مجاهدات عظيمة و علوم عميقة شاهدوها منه و لم يكن يتمكن من الدخول اليهم الا الرجل الشريد الفريد. و تتلمذ أيضاً للحكيم المعظم الرباني أنباذقلس و هو أخذ عن لقمان الآخذ عن داوود النبي.

ثم سقراط المحب عن فيثاغورس، و أفلاطون أخذ عن سقراط، و أخذ أرسطاطاليس عن أفلاطون و صحبه نيفاً و عشرين سنة و كان اذ حضر التلاميذ لسماع الحكمة و لم يكن أرسطو فيهم أمسك، فاذا استدعى منه قال: «حتى يحضر الانسان» فاذا حضر قال: تكلموا فقد حضر الانسان.<sup>(١٩)</sup>

و أساطين الحكمة المعتبرون عند اليونانيين خمسة: أنباذقلس و فيثاغورس و سقراط و أفلاطون و أرسطاطاليس - قدس الله نفوسهم و روح رموسهم - فلقد اشرفت أنوار الحكمة في العالم بسببهم و انتشرت علوم المعقولات في الافاق بسعيهم. و كل هؤلاء كانوا حكماء فضلاء زهاداً عباداً متأهلين مقبلين على تحصيل الفضائل الانسية معرضين عن الدنيا و الاخلاق المذمومة الدنية، فهم سادات العالم و الاباء المطهرون.

و لكل واحد من هؤلاء كلام كثير في أنواع العلوم البرهانية و الاقتناعية: و قد قال أنباذقلس: «أسعد النفوس في الملكوت اللطيفة بالسياسات الخلقية و المروضة بالافكار الحكيمية و أسرع الافكار دركاً للحقائق المهتدية بالانظار الفلسفية» و قال فيثاغورس: «الحكمة الله تعالى خاصة، فحبتها متصلة لمحبة الله تعالى، و من أحب الله تعالى عمل بمحابه، و من عمل بمحابه قرب منه» و قال سقراط: «الحكمة طب النفوس، و الحكيم العالم معالج النفوس. و طلب الحكمة من طريقها موجب للظفر، كما أن الضد موجب للخبيثة. و من جهل صورة الحكمة جهل صورة ذاته، و من جهل ذاته فهو بغيره اجهل»<sup>(٢٠)</sup> و قال أفلاطون: «كما أن هذه الدنيا شمساً يستضاء بها و يعلم بها الآفات و اشخاص الاجرام و هي هذه الطالعة، فكذلك للنفوس شمساً يستضاء بها و يميز بها بين الخير و الشر و النفع و هي الحكمة، فان الحكمة أشد ضياء من الشمس» و قال أرسطاطاليس: «من أراد أن يشرع في علومنا فليستجد فطرة ثانية» بمعنى ان العلوم العقلية مماثلة للعقل، لان العلم صورة للعلوم.

١٨ - الى بيوت: من هنا الى قوله: «واعلم ان العلوم» (في أول الفصل الثالث) ساقطة من م.

١٩ - أفلاطون في الاسلام، ص ٢٩٩ و فيه: «الناس» بدل «الانسان» في الموضعين.

و يحتاج هذا الإدراك الى لطف عظيم وهو الفطرة الثانية أو أذهان الخلق غير مرتاضة ولا ملظفة بل جاسية<sup>(١)</sup> كثيفة<sup>(٢)</sup> فلا يمكنها إدراك المعقولات من أول وهلة وهو المسمى بالفطرة الاولى وقال، «حرام على الانام ان يكون فيها بعدى مثلى. انى عدلت طباعى بحكمتى فدلت على كثير من الحكمة بقليل من الالة و صعب العلم الجم<sup>(٣)</sup> بقلة شغل القلب المتقصد فى الحفظ»، فهذا عيون كلام الاساطين، كل كلمة خير من الدنيا وما فيها.

و يقال: ان سبع نفر من الحكماء اجتمعوا فى بيت الراهب بالهند أوبرومية الكبرى، فقال أحدهم: «ياليت شعرى هل أدرك أحدنا الامور الغائبة والشاهدة<sup>(٤)</sup> بحقيقة معرفتها أو ظفر بالبغية واستراح الى الثقة؟<sup>(٥)</sup>» وقال الثانى: «لو تناهت حكمة الله فى حد العقول<sup>(٦)</sup> لكان ذلك تقصيراً لحكمته<sup>(٧)</sup>» وقال الثالث: «يجب علينا أن نبتدىء بمعرفة أنفسنا، إذ هى أقرب الاشياء الينا قبل أن نترقى الى ما بعد منا» وقال الرابع: «لقد ساء وقوع من وقع موقعا يحتاج فيه الى معرفة نفسه.» وقال الخامس: «من أجل هذا وجب الاتصال بالحكماء المتأهلين الهادين المهتمدين.» وقال السادس: «ما ينبغى للمرء المحب لسعادة نفسه أن يقتصر<sup>(٨)</sup> فى ذلك، لا سيما اذا كان المقام فى هذه الدار من باب الممتنع، والخروج منها من باب الواجب.» وقال السابع: «أنا أعلم أنى خرجت الى هذه الدار مضطراً أو أقتت فيها جاهلاً حائراً، وها أنا أخرج منها مكرهاً مجبراً.»

وهذه كلمات فى غاية الحسن واللطافة تشوق الانفس الشريفة الآبية<sup>(٩)</sup> والهمم السامية العلية الى الترقى الى عالم النور، ومعدن السرور، و يسنبوع الحبور،<sup>(١٠)</sup> ومحل البهجات، ومنزل<sup>(١١)</sup> الرحات، وغاية اللذات، فطاف هناك بين أمهار مطردة<sup>(١٢)</sup> وأطيبار<sup>(١٣)</sup> مفردة وأشجار ملتفة وقصور مصطفة، وحسان من الوجوه مختلفة الى حدائق مبهجة، والحان مسحبة<sup>(١٤)</sup> ورياض منتجة وأراييح طيبة ونسائم<sup>(١٥)</sup> مطربة.

١ - من قوله فى أول الفصل الثانى «من أى الاقاليم» الى هنا ساقطة من ب.

٢ - كثيفة: ت.

٣ - الجم: الجسيم ت.

٤ - الشاهدة: الشهادة ت.

٥ - واستراح الى الثقة: و انشرح بالسة ت.

٦ - العقول: القول ت.

٧ - لحكمته: الحكمة ت.

٨ - يقتصر: بقصر ت.

٩ - الآبية: الانسة ت.

١٠ - الحبور من الحبر: الحسن و النعمة و السرور.

١١ - منزل: منزلة ت.

١٢ - مطردة: مطردة ت.

١٣ - اطيبار: منزلة ت.

١٤ - مسحبة: مسخنة ت.

يا ليتنى بذات الشيخ واتصال  
يا مراتع أطرىء<sup>(١٦)</sup> بذى سلم  
و منبت البان من نعمان عودالى  
لهفى على ما مضى من عمرك الخالى  
منازل أوفرت منكم و أطلالى  
ما بي أعلل قلبى بالوقوف على

### الفصل الثالث

#### في تقاسيم العلوم و وجه تفاريقها و كيفية تفنن شعبيها

اعلم أن الحكمة صناعة نظرية تحصل بنظر العقل و اكتسابه، يستفاد بها ما عليه الوجود في نفسه، و يستفاد بها أيضاً كيفية ما عليه الواجب من الذى ينبغى أن يعمل و يفعل من الاعمال و الافعال و ما الذى لا ينبغى، بحسب الطاقة<sup>(١٧)</sup> البشرية، حتى تصير نفس الانسان عند تحصيلها كاملة مضاهية للعوالم العالية العقلية، مشابهة للمبادئ الشريفة القدسية، فتستعد بذلك لاعلى منازل السعداء و أفضل مقامات الانبياء.<sup>(١٨)</sup> فكلما كان إمعان النفس في المعقولات اتم، و معاينة المجرّدات أعظم، كانت اللذات الاخروية أفضل و السعادة الحقيقية أكمل.

و اعلم<sup>(١٩)</sup> ان العلوم اما أن تطلب لكونها آلة لغيرها من العلوم و لا تطلب لذاتها اصلا، أو تكون مطلوبة لذاتها.<sup>(٢٠)</sup>

و الاول لا يخلو اما أن يكون أمراً عقلياً معنوياً، أو لا يكون، و الاول هو المنطق، و الثانى لا يخلو اما أن يكون متعلقاً باللسان، أو لا، و الاول ان اشترط فيه نظم موزون تهش<sup>(٢١)</sup> النفس<sup>(٢٢)</sup> اليه بالطبع فهو علم الاشعار، و آتته<sup>(٢٣)</sup> علم العروض و القوافى، و ان لم يشترط فيه نظم مطرب فلا يخلو اما أن يكون النظر فيه<sup>(٢٤)</sup> في نفس جوهر اللفظ، أو لا، فالاول هو علم اللغات، و الثانى لا يخلو اما ان يكون النظر فيه في العوارض و الهيئات و الحركات العارضة

١٧ - الطاقة: الطاقة ت.

١٦ - اطرىء: اترى م.

١٥ - نسانم: سائم ت.

١٩ - و اعلم: كما أشرا سابقا من قوله «الى بيوت المتالين» الى هنا ساقطة من م.

١٨ - الانبياء للأنبياء ت.

٢٢ - النفس: النفس م.

٢١ - تهش: بهش ت.

٢٠ - لذاتها: بذاتها م.

٢٤ - فيه: - ت ب.

٢٣ - آله: + هو ت ب.

لللفظ، أو في نفس اختيار اللفظ و ترتيبه<sup>(١)</sup> و ترصيعه و وضع كل لفظ في الموضع اللائق، فالاول علم النحو و التصريف، و الثاني علم البيان و البلاغة. و أما الذي لا يتعلق باللسان، بل باليد و العين فهو علم الكتابة. و هذا<sup>(٢)</sup> التقسيم و ان يذكره أحد فقد ذكرناه على سبيل المساهلة.

و اما القسم<sup>(٣)</sup> الثاني المطلوب لذاته فهي الحكمة النظرية و العملية. و وجه الحصر في القسمين هو أن الامور اما أن لا يتعلق بأفعالنا و أعمالنا أى ليس لقدرتنا تأثير في وجودها و عدمها - كوجود السماء، و العناصر، فانه ليس لقدرتنا تأثير لا في وجودها و لا في عدمها، و لا تقدر أن نوجدها على شكل آخر غير الشكل الذي لها. و الذي هذا حاله هو المسمى بالحكمة النظرية، و أما<sup>(٤)</sup> الذي يتعلق بأفعالنا و أعمالنا - أى لقدرتنا تأثير في وجودها و عدمها - كالاخلاق و التدابير<sup>(٥)</sup> و السياسات البشرية في ما ينبغي أن نفعل<sup>(٦)</sup> و نعمل و ما لا ينبغي، فان لقدرتنا تأثيراً في وجودها و عدمها، فان أى خلق أردنا من الاخلاق المحمودة و المذمومة و السياسات<sup>(٧)</sup> فان للقوة البشرية قدرة على تحصيله بالرياضات و الامور الكسبية، و كذا على عدمها و تركها بالتدرب و الاعتقاد، فهذا هو المسمى بالحكمة العملية.

فالغاية من القسم الاول النظرى هو حصول الاعتقاد اليقيني بحال الموجودات التي لا يتعلق وجودها و عدمها<sup>(٨)</sup> بأفعالنا و انما المقصود نحصول رأى فقط يقيني، سواء كان اليقين بالبرهان أو العيان.<sup>(٩)</sup>

و الغاية من القسم الثاني العملى هو حصول اعتقاد في أمر يحصل بالاكتساب و هو الخير لا حصول رأى و اعتقاد فقط، بل حصول أمر لاجل عمل. فالحاصل، ان غاية النظرى هو الحق الصرف، و غاية العملى هو الخير المحض. و أما أقسام الحكمة<sup>(١٠)</sup> النظرية فتلاثة عند القدماء و هي: الطبيعى و الرياضى و الالهى، و

١ - ترتيبه: + و ترتيبه م. ٢ - هذا: هذه ب. ٣ - القسم: التقسيم ب.

٤ - أما: م. ٥ - التدبير: التدابير ت. ٦ - نفعل: ت ب.

٧ - السياسات: + البشرية ت. ٨ - و عدمها: - ت و لا عدمها م.

٩ - اقتباس من ابن سينا فى رسالة أقسام العلوم، ص ٦٨ مع اختلاف يسير فى اللفظ.

١٠ - الحكمة: - ت.



أربعة عند أرسطو بزيادة العلم الكلي الذي فيه تقاسيم الوجود، ميزه عن الالهى . وهو داخل عند الاوائل في الالهى اذ لا يجب افتقاره الى المادة.

و وجه الحصر: ان الاشياء التى يبحث عنها لا يخلو: اما أن تكون أموراً يجب أن لا يتعلق وجودها وعدمها وحدودها بالمواد الجسمانية والحركة أصلاً، أو يتعلق، و الاول<sup>(١)</sup> هو العلم الالهى و العلم الاعلى كذات البارى تعالى، و العقول. و أما<sup>(٢)</sup> الذى يتعلق بالمواد فلا يخلو امان يمكن تعلقه بالمادة أو يجب، فالاول هو العلم الكلى الذى فيه تقاسيم الوجود<sup>(٣)</sup> كله كالوحدة و الكثرة، و العلية و المعلولية، و الكلى و الجزئى، و القوة و الفعل، و الوجوب و الامكان، و غير ذلك، فان هذه و إن<sup>(٤)</sup> خالط شىء منها المواد<sup>(٥)</sup> الجسمانية فلا يكون ذلك على سبيل الافتقار و الوجوب، بل يمكن أن يكون بعضها مادة و يمكن أن لا يكون.

و موضوع هذين الفنين<sup>(٦)</sup> أعم الاشياء و هو الوجود المطلق من حيث هو هو. و اما الذى يجب تعلقه بالمادة فلا يخلو اما أن يتمكن الوهم<sup>(٧)</sup> و الخيال من تجريده تجريد اما و لا يفتقر فى كونه موجوداً الى خصوص مادة و استعداد، أو لا يكون كذلك، فالاول هى الحكمة الوسطى و العلم الرياضى و التعليمى كالتربيع و التثليث و التدوير و الكرية و المخروطية و العدد و خواصه، فهى تفتقر الى المادة فى وجودها لا فى حدودها، فانا نفهم هذه الاشياء من غير افتقار انها فى<sup>(٨)</sup> ذهب أو فضة أو نحاس أو غير ذلك، فهذه تحتاج فى وجودها<sup>(٩)</sup> الخارجى الى شىء يحملها من الاجسام المتحركة أو الساكنة فان المثلث مثلا شكل يحيط به أضلاع ثلاثة، فوقعه فى الخارج يحتاج الى حامل<sup>(١٠)</sup> يكون فيه من<sup>(١١)</sup> طين و خشب أو غير ذلك بخلاف الحدود التى لها فانها لا تفتقر الى مادة معينة تكون فيها،<sup>(١٢)</sup> فان قولنا فى رسم المثلث انه «شكل يحيط به أضلاع ثلاثة» لا يلزم منه أن يكون الشكل الاوضاع الثلاثة من جسم مخصوص.

و انما سمي «الرياضى» و «الحكمة الوسطى» لان النفس تتراض به من حيث تنتقل عما لا

- |                       |                              |                          |
|-----------------------|------------------------------|--------------------------|
| ١ - الاول : فالأول م. | ٢ - و أما ... الوجود كله: م. | ٣ - الوجود: الموجود ت.   |
| ٤ - و إن: فإن م.      | ٥ - المواد: بالمواد.         | ٦ - الفنين: القسمين ت.   |
| ٧ - الوهم: - م.       | ٨ - فى: من ت.                | ٩ - وجودها: + فى حدها ت. |
| ١٠ - حامل: العامل ت.  | ١١ - من: - ت.                | ١٢ - فيها: فيه ت ب.      |

يدركه<sup>(١)</sup> الحس الى ما يجرده الذهن عن المحسوس بالكلية، فهو واسطة الى ما ليس بمحسوس أصلاً وهو «العلم الالهي».

و علوم التعاليم اربعة: لان موضوعها «الكم» وهو اما متصل أو منفصل، و «المتصل» اما متحرك أو ساكن، فالمتحرك<sup>(٢)</sup> هو «الهيئة» و الساكن هو «الهندسة». و «المنفصل» اما أن يكون له نسبة بالبقية أو لا يكون، فالاول هو «الموسيق» و الثاني هو «علم<sup>(٣)</sup> العدد» و قد فرق الشيخ الالهي - قدس الله نفس و روح<sup>(٤)</sup> رسمه - بين الحساب و الهندسة،<sup>(٥)</sup> بأن موضوع الحساب العدد و هو من أقسام الوجود لان الوجود اما واحداً وكثير، و الكثرة هي العدد، و هو من حيث ذاته و وجوده لا يحتاج الى مادة، فان<sup>(٦)</sup> المفارقات ذوات عدد و لا تحتاج الى مادة، و موضوع الهندسة المقدار، و لا يقع في الاعيان الا في مادة، وكذا لا يمكن توهمه الا في جسم، فوجب دخوله في ضابطة<sup>(٧)</sup> العلم الكلي. و ان اشترط في العلم الكلي عدم المخالطة بالكلية خرج كثير من تقاسيم الوجود منه، و إن<sup>(٨)</sup> ترك على صحة التجرد دخل موضوع الحساب فيه فلا يتم حينئذ التقسيم<sup>(٩)</sup> المذكور. ثم قال - رضى<sup>(١٠)</sup> الله عنه -: «الاولى أن يقسم هكذا: العلوم اما أن يكون موضوعها نفس الوجود، أو لا، و الاول<sup>(١١)</sup> هو «العلم الاعلى» - أعنى الكلي و الالهي - لان موضوع العلمين نفس الوجود، و الثاني لا يخلو اما أن يشترط في فرض وجوده و<sup>(١٢)</sup> وقوعه صلوح مادة متعينة<sup>(١٣)</sup> متخصصة الاستعداد، أم لا، فالاول هو «العلم الطبيعي» و الثاني هو «العلم الرياضي» و هي طريقة حسنة، و أما الثاني و هو الذي يجب تعلقه بالمادة و لا يمكن<sup>(١٤)</sup> أن يتوهم مجرداً عن المادة، بل يفتقر في وجوده و حدوده الى المواد الجسمانية المتخصصة كالافلاك و العناصر و المكونات<sup>(١٥)</sup> و الاحوال الخاصة بالحركة و السكون و الاستحالة و التغير و الكون و الفساد و النشو و البلى و القوى و الكيفيات الصادرة عنها هذه الاحوال و ما أشبه ذلك،

- |                            |                                 |                            |
|----------------------------|---------------------------------|----------------------------|
| ١ - لا يدركه: لا يدرك م.   | ٢ - فالمتحرك: + منه م.          | ٣ - علم: العلم ت.          |
| ٤ - روح: نور م.            | ٥ - المشارع و المطارحات، ص ١٩٧. |                            |
| ٦ - فان ... مادة: - م.     | ٧ - ضابطة: تضابط ب.             | ٨ - و إن: فان - م.         |
| ٩ - التقسيم: التفسير م.    | ١٠ - رضى الله عنه: رحمه الله م. | ١١ - الاول: فالاول م.      |
| ١٢ - و: أو م.              | ١٣ - متعينة: بنفسه م.           | ١٤ - ولا يمكن: فلا يمكن م. |
| ١٥ - المكونات: المكونات ت. |                                 |                            |

فان الانسان لا يمكن أن يفهم أو يتصور الا في لحم و عظم، و الفطوسة الا في الانف بخلاف التعيير والتدوير والمثلثية، وهذا هو «العلم الطبيعي» و موضوعه جسم العالم من حيث أن له تغيراً أو لا تغيراً، أو حركة أو سكوناً.

وقد تنازع قدماء الحكماء - رضى<sup>(١)</sup> الله عنهم - ان الطبيعي أشرف أم الرياضى، فكل قد مال الى طرف بجهج مذكورة في أسفارهم. والحق ان الحكم الجزم بأفضيلة أحدهما ليس بصواب مطلقاً، بل كل واحد أفضل من وجه<sup>(٢)</sup>.  
أما الطبيعي فلوجوه:

الاول، ان الطبيعي يبحث عن المبدأ للحركة و السكون و هو أمر جوهرى، و الرياضى، يبحث عن الكم و عوارضه و هو أمر عرضى و الجواهر أشرف من العرض،

الثانى،<sup>(٣)</sup> ان القوى الحائلة في الاجسام من مباحث العلم الطبيعي و هى علل ما<sup>(٤)</sup> مؤثرة، و الكمية و لواحقها التى هى مباحث العلم الرياضى معلولة تابعة للقوى الجسمانية و المتبوع<sup>(٥)</sup> أفضل من التابع،

الثالث، ان الطبيعي فى الاكثر و الاغلب يعطى «اللم» و الرياضى فى الاكثر و الاغلب يعطى «الإن» و معطى اللم أفضل،

الرابع، ان الطبيعي يبحث عن أمور محققة موجودة فى الخارج، و الرياضى يبحث عن أمور متوهمة متخيلة لا وجود لها فى الخارج، و المبتنى على الامور المحققة الخارجية أفضل من غيره.

الخامس، ان الطبيعي يشتمل<sup>(٦)</sup> على مباحث النفس الناطقة و هى أم الحكمة و أصل الفضائل و معرفتها أشرف مباحث الحكمة بعد اثبات الواجب الحق و وحدانيته، و الجاهل بذاته لا يستحق أن يقع عليه اسم الحكمة و هى الشاعرة الدراكة فالعلم المشتتمل على معرفتها أفضل<sup>(٧)</sup> من غيره.

١ - رضى ... عنهم - م.

٢ - اقتباس من الشيخ الالهى السهروردى فى المشارع و المطارحات، ص ١٩٧ - ١٩٨.

٣ - الثانى: و الثانى (و كذا فى الثالث و ...) م.

٤ - ما: - ت.

٥ - و المتبوع: فالمتبوع م. ٦ - يشتمل: + مباحثه م. ٧ - أفضل: أشرف ت.

واما الرياضى فهو أفضل من وجوه آخر: (١)  
 منها، انه أقرب الى المجردة عن المادة بالكلية وهو (٢) واسطة الى الالهى فهو أفضل،  
 ومنها، ان الاحوال الوهيمية والحالية غير متناهية والفسحة (٣) هناك لا تقف عند حد  
 فهو أفضل مما هو محصور بين حاصرين، ومنها ان الامور الرياضية أصفى وأطف وأذ وأتم  
 من الامور المكدرة الجسمانية.

ولو ذهبت الى احصاء فضائل هذا العلم وما فيه من الغرب والعجائب لادى ذلك الى  
 أفشاء أسرار يجب أن يسكت عنها. وأما ما ذكره (٤) الشيخ الالهى شهاب الملة والدين (٥)  
 انه كان فى الزمان القديم من شأن الصبيان الاشتغال به (٦) واستدلاله بكلام الحكيم سقراط  
 لما أراد الاشتغال بالعلوم الرياضية فى آخر عمره - ولم يتيسر له ذلك لهجوم الواقعة التى  
 قتل فيها - فى (٧) علة تأخير النظر: «انى كنت مشتغلا بأفضل العلوم وأشرف الصناعات و  
 هى الفلسفة ولم أتفرغ (٨) للنظر فى الرياضيات لشدة استغراقى بها (٩)» فهذا لا يدل على  
 مفضولية العلوم الرياضية مطلقا للعلوم (١٠) الالهية. والدليل عليه قوله (١١) «إذا  
 أطلقت (١٢) الفلسفة لا يراد بها الا معرفة المفارقات والمبادئ والابحاث المتعلقة بالاعيان»  
 ولا شك فى أفضلية هذه العلوم على الرياضى وعلى سائر العلوم، وكون الصبيان كانوا  
 ينظرون فيه فى قديم الايام لا يدل على خساسته، بل هو علم عقلى شريف متأخم للعلوم  
 الالهية العقلية، وللخيال (١٣) فيه معاونة شديدة فيكون الخيال فيه معاونا والمستولى على  
 الصبيان هو الخيال والوهم، فلاجرم كانوا ينظرون فيه ليتمرن أذهانهم ويتدرب عقولهم  
 على قول الحق وفهم الصدق. فهذه هى أقسام الحكمة العلمية الاصلية وبعض أحوالها، (١٤)  
 وأما الحكمة العملية وأقسامها، فهو ان التدابير البشرية والسياسات لا يخلو اما أن  
 يختص بشخص واحد فقط، أولا، والاوول، هى «الحكمة» التى بها يعرف كيف ينبغى أن

- ١ - آخر: أخرى ت ب. ٢ - و هو: فهو م. ٣ - الفسحة: والصحة ت.  
 ٤ - ذكره: يذكره ت. ٥ - المشارع والمطرحات، ص ١٩٧. ٦ - به: بالعلوم الرياضية  
 ٧ - فى: م. ٨ - ولم أتفرغ: ولم يفرغ ت. ٩ - بها: بهذا م.  
 ١٠ - للعلوم: العلوم م. ١١ - المشارع والمطرحات، ص ١٩٩.  
 ١٢ - اطلقت: لطف ب. ١٣ - و للخيال ... معاونا: و الخيال فيه معاونا ت.  
 ١٤ - أحوالها: أقوالها م.

يكون الانسان في أخلاقه وأفعاله وحركاته وسكناته حتى تكون عيشته الدنيوية فاضلة وحياته الاخروية كاملة و يسمى هذا القسم من الحكمة بعلم الاخلاق وقد صنف المعلم الاول فيه كتابا لطيفاً،<sup>(١)</sup> و من المتأخرين أبو علي مسكويه كتابا في غاية الجودة و سماه بكتاب الطهارة.<sup>(٢)</sup>

والذى لا يختص بشخص واحد لا بد فيه من شركة على وجه مخصوص يتم به الاجتماع البشرى فذلك الاجتماع لا يخلو اما أن يكون بحسب منزل، أو بحسب مدينة، فالاول يسمى حكمة منزلية، والثاني حكمة مدنية، فهذه القسمة ثلاثية و من جعلها رباعية قسم الثاني الى قسمين، لان المدينة تنقسم الى ما يتعلق بالملك والسلطنة، و الى ما يتعلق بالنبوة و الشريعة، و يسمى الاول علم السياسة و الثاني علم النواميس. وهذا لا تناقض فيه لدخول أحد القسمين في الاخر عند من جعل القسمة ثلاثية و قد مر في الحكمة النظرية مثله أعنى في العلم الكلى و الالهى.

و المقصود<sup>(٣)</sup> من الحكمة المنزلية: كيفية معرفة تدبير المنزل المشترك بين الزوج و الزوجة و الوالد و الولد و الغلمان و الخدم حتى تكون حاله منظومة و حالهم مطبوعة، فيؤدى ذلك بالانسان الى التمكن من كسب الفضائل و البعد عن الرذائل. و عمل فيه بروسن<sup>(٤)</sup> من الاوائل كتابا، و كذا غيره من الحكماء.

و المقصود من الحكمة السياسية: كيفية معرفة السياسات الفاضلة و أصنافها و اختلافاتها و أحوال الرئاسات المتفننه الواقعة في المدن الجاهلة، و كيفية بقاء المدن و حفظها على الوجه الالىق و الاوفق، فان ضد ذلك يوجب خراب المدن و اختلالها و وقوع الهرج و المرج، حتى يؤدى السياسات الصحيحة بأهل المدينة الى<sup>(٥)</sup> حسن الحياة فى الدنيا و

١ - و هو كتاب الأخلاق الى نيقوماخوس.

٢ - أي كتاب تهذيب الأخلاق و طهارة الأعراق.

٣ - من هنا الى آخر الرسالة اقتباس من ابن سينا فى رسالة (أقسام العلوم) مع شرح و اختلاف فى اللفظ. و قارن ما قاله أيضاً برسالة «أقسام الحكمة» للبحر الاعلم نصير الدين الطوسى فان الاختلاف بالاجمال و التفصيل.

٤ - و هو الذى نقل عنه ابن مسكويه فى تهذيب الاخلاق فى المقالة الثانية فصلا فى تأديب الاحداث و الصبيان و صرح به نفسه. و هو مفكر يونانى له كتاب «مختصر كتاب الاخلاق لجالينوس» و «كتاب تأديب الاحداث».

٥ - الى: التى بها م.

السعادة في الاخرى، و يؤدي بهم خلاف ذلك الى العيشة المنغضة<sup>(١)</sup> المكدره في الاولى، و الشقاوة الازلية في العقبي.

و أما<sup>(٢)</sup> القسم المتعلق بالملك فيشتمل<sup>(٣)</sup> عليه كتابا أفلاطون و أرسطو في سياسات الملك. و ما يتعلق بالشريعة و النبوة فلا فلاطون كتابه المشهور بالنواميس في غاية الحسن و اللطف و لارسطو<sup>(٤)</sup> ايضاً كتاب في ذلك. و قد توهم بعضهم ان «الناموس» هو الحيلة و الخديعة و ليس كذلك، بل الناموس هو<sup>(٥)</sup> السنة و الطريقة و المثال القائم الثابت بنزول الوحي. و أهل الشرائع يسمون الملك الذي ينزل بالوحي و الشرائع الالهية «ناموساً». فهذه هي أقسام الحكمة النظرية الاصلية من الطبيعي و الرياضي و الالهى. و أما أقسا الحكمة النظرية الفرعية منها فهي هذه:

أما الطبيعي<sup>(٦)</sup>، فمن جملة فروع الطب. و الغرض منه هو معرفة مبادئ بدن الانسان و أحواله العارضة له من الصحة و السقم و أسباب ذلك و دلائله، ليدفع المرض و يحفظ الصحة المطلوبة.

و من جملة فروع أحكام النجوم و هو على ظنى تخمينى. و الغرض منه الاستدلال<sup>(٧)</sup> من هيئة تشكيلات الافلاك و الكواكب بقياس بعضها الى<sup>(٨)</sup> بعض، و بالقياس ايضاً الى أجزاء فلک البروج، و بقياس جملة ذلك الى الارض على ما يكون من أحوال الكائنات الحادثة في عالم الكون و الفساد من أدوار العالم و أحوال الملل و الملك و البلدان و الموالييد و التحاويل و التساير و اختيارات<sup>(٩)</sup> المسائل و أمثال ذلك.

و من جملة فروع علم الفراسة، و الغرض منه هو الاستدلال بهيئة الخلق على الاخلاق و هو علم شريف لا بد للحكيم الفيلسوف منه.

و من جملة فروع علم التعبير، و الغرض منه هو الاستدلال من التخيلات الحلمية<sup>(١٠)</sup> على ما<sup>(١١)</sup> شاهدته النفس من عالم الغيب، فأخذته القوه المتخيلة فخيّلته بمثال غيره.

١ - المنغضة: المنقصة ت. ٢ - أما: ت ب.

٣ - فيشتمل: يشتمل ت. ٤ - ولأرسطو: ولأرسطوله ت. ٥ - هو: هي م.

٦ - الاستدلال: استدلال م. ٧ - الاستدلال: استدلال م.

٨ - الى: على م. ٩ - و التساير و الاختيارات: وإيسا والاختيارات ت.

١٠ - الحلمية: الحمية ت. ١١ - ما: - ت.

و من جملة فروع علم الطلسمات، والغرض منه تمزيج القوى المساوية الفاعلية بقوى بعض الاجرام و الارضية المنفصلة لياتلف من ذلك قوة أخرى يفعل أفعالاً عجيبة غريبة في عالم الكون و الفساد .

و من جملة فروع علم النيرنجات، والغرض منه هو تمزيج القوى الموجودة في الجواهر<sup>(١)</sup> الارضية بعضها ببعض ليحدث منها قوة تصدر عنها أفعال غريبة. و من فروع علم الكيمياء، والغرض منه هو<sup>(٢)</sup> سلب الجواهر المعدنية خواصها<sup>(٣)</sup> اللازمة<sup>(٤)</sup> و أفادتها خواص أخرى من غيرها و أفادة بعضها خواص بعض ليتوصل بذلك الى أفادة الذهب و الفضة و غيرهما من الاجساد الشريفة. و أما أقسام الحكمة الرياضية الفرعية فهي هذه:

فمن فروع علم العدد، علم الجمع و التفريق بالهندي و عمل الجبر و المقابلة. و من جملة فروع علم<sup>(٥)</sup> الهندسة، علم<sup>(٦)</sup> المساحة و عمل الحيل و عمل الاكرو<sup>(٧)</sup> و عمل جر الانتقال و علم<sup>(٨)</sup> الاوزان و الموازين و علم آلات<sup>(٩)</sup> الحرب و علم المناظر و المرايا و علم المياه.

و من جملة فروع علم الهيئة، علم الزيجات و التقاويم. و من جملة فروع الموسيقى، اتخاذ الآلات الغربية مثل «الارغن» و أشباهه. و أما أقسام الحكمة الالهية<sup>(١٠)</sup> الفرعية:

فمن جملة ذلك، علم كيفية الوحي و النبوة و الدلالة على القوة القدسية التي بها يتلقى<sup>(١١)</sup> الانسان الوحي، و معرفة الجواهر و الروحانية المؤدية للوحي، و ان الوحي<sup>(١٢)</sup> كيف يتأدى حتى يصير شبحاً<sup>(١٣)</sup> مبصراً مسموعاً بعد روحانيته، و<sup>(١٤)</sup> بأى<sup>(١٥)</sup> خاصة يصير<sup>(١٦)</sup> النبي بحيث يصدر عنه المعجزات الخارقة للعادة المخالفة لمجرى الطبيعة و كيفية اخباره بالمغيبات

- |   |                         |                           |
|---|-------------------------|---------------------------|
| ١ - الجواهر: الجوهرت.                         | ٢ - هو: - م             | ٣ - خواصها: خواص ت.       |
| ٤ - اللازمة: + له م.                          | ٥ - علم: عمل م.         | ٦ - علم: عمل ت.           |
| ٧ - عمل الحيل و عمل الاكرو: عمل الحيل الاكرو. | ٨ - علم: عمل م.         |                           |
| ٩ - آلات: الالة ت.                            | ١٠ - الالهية: الالهى ب. | ١١ - يتلقى بيتقى ت.       |
| ١٢ - و ان الوحي: - ت .                        | ١٣ - شبحاً: مسبحات.     | ١٤ - روحانيته: روحانية ت. |
| ١٥ - باى: تأتى ت.                             | ١٦ - بصير: بصر م.       |                           |

الماضية والمستقبلية، وان أولياء الله الابرار كيف تحصل لهم الالهامات الشبيهة بالوحى و الكرامات الشبيهة بالمعجزات، و معرفة ماهية الروح الامين و روح القدس، و ان الروح الامين هو من جملة طبقة الجواهر الثابتة، و ان روح القدس هو من جملة طبقة الجواهر الكرويين.

و من جملة فروعها، علم المعاد و هو<sup>(١)</sup> معرفة ان الانسان لو لم يبعث كيف يكون لنفسه المطمئنة بعد موته بقاء اما فى ثواب أو فى عقاب دائماً أو منقطع، و كيف يكون التذاذها باللذات الروحانية التى هى اعظم لذة و أكثر غبطة، و كذلك<sup>(٢)</sup> آلامها على أى<sup>(٣)</sup> وجه يكون من الروحانى و الجسمانى على ما هو مفصل فى الحكمة و الشرائع الالهية.

و أما أقسام آله<sup>(٤)</sup> الحكمة أعنى المنطق فهى تسعة أقسام:

الاول،<sup>(٥)</sup> هو الذى يتبين فيه الالفاظ و المعانى من حيث هى كلية مفردة و هو «ايسا غوجى» و هو المدخل الى المنطق.

القسم الثانى، ما يتبين فيه المعانى المفردة الذاتية الشاملة لجميع الموجودات من حيث تلك المعانى من غير أن يشترط فيها أن تكون موجودة فى الوجود الخارجى، أو فى الوجود العقلى. و يشتمل عليه كتاب «قاطيقورياس» أى المقولات.

القسم الثالث، هو الذى يتبين فيه كيف تتركب المعانى المفردة بالايجاب و السلب حتى تصير قضية تحتل التصديق و التكذيب. و يشتمل عليه كتاب «العبارة»

القسم الرابع، هو الذى يتبين فيه كيفية تركيب القضا يا ليتألف منها قياس يفيد<sup>(٦)</sup> العلم بالمجهول و هو القياس و يشتمل عليه «القياس».

القسم الخامس، هو الذى يتبين فيه شرائط القياس فى تأليفه و مقدماته ليكون ما يثبت فيه يقينياً غير مشكوك فيه و هو «البرهان».

و القسم<sup>(٧)</sup> السادس، هو الذى يعرف فيه قياسات النافعة فى مخاطبة من يقصر فهمه عن البرهان و يشتمل عليه كتاب «الجدل».

٣ - أى - ت.

٢ - كذلك: كدام.

١ - هو - م.

٤ - آله: الالة ت.

٥ - من هنا الى آخر الرسالة ساقطة من نسخة م و صرح المستنسخ بتركه بقوله «تركناها ...»

٧ - والقسم ... البرهان: ت.

٦ - يفيد: بعد.



والقسم السابع، يشتمل عليه كتاب «المغالطة» الواقعة في الحجج.  
والقسم الثامن، يشتمل عليه كتاب «الخطابة» النافعة في مخاطبات الجمهور.  
والقسم التاسع، هو كتاب «الشعر» أى الكلام المخيل، على ما تفه عليه مفصلا في هذا  
الكتاب.<sup>(١)</sup>

## منابع و مأخذ

- ۱- ابن سینا: الهیات الشفاء، تحقیق قنواتی و سعید زائد با مقدمه دکتر ابراهیم مدکور، قاهره ۱۳۸۰ ق.
- ۲- ابن سینا: اقسام العلوم العقلية (تسع رسائل فى الحكمة والطبیعیات) ۱۳۱۸ ق.
- ۳- ابن حزم: مراتب العلوم (رسائل ابن حزم) تصحیح دکتر احسان رشید عباس مکتبه خانجی، مصر.
- ۴- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (متوفی ۴۲۱ ق): تهذیب الاخلاق و طهاره الاعراق، تحقیق الشیخ حسن تمیم، افست انتشارات بیدار، قم ۱۴۱۲ ق.
- ۵- ابوسهل، عیسی بن یحیی گرگانی (متوفی ۳۹۰ یا ۴۰۱ ق): اصناف العلوم الحکمیة، تصحیح استاد محمد تقی دانش پژوه، مجله تحقیقات اسلامی، سال ۶، شماره ۱ و ۲، ۱۳۷۰ ش.
- ۶- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (متوفی ۳۴۰ ق)، حلیة الاولیا و طبقات الاصفیاء، بیروت، دار الکتب العلمیة ۱۴۰۹ ق.
- ۷- احمد بن حنبل (۱۶۴ - ۲۴۱ ق): مسند، قاهره ۱۳۶۸ ق.
- ۸- اخوان الصفاء: رسائل اخوان الصفاء، مصر.
- ۹- ارسطو: متافیزیک، ترجمه بر پایه متن یونانی، از دکتر شرف خراسانی، شرف الدین، نشر گفتار، تهران ۱۳۶۷ ش.
- ۱۰- الالف الصغری تصحیح و ترجمه سید محمد مشکوة، تهران ۱۳۸۷ ق.
- ۱۱- بدوی، عبدالرحمن: افلاطون فی الاسلام
- ۱۲- تهانوی، محمد علی: کشاف اصطلاحات الفنون
- ۱۳- خوارزمی: مفاتیح العلوم، ترجمه خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۷.
- ۱۴- سهروردی، شیخ اشراق، المشارع و المطارحات، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، تصحیح کرین، انجمن فلسفه، تهران ۱۳۵۵ ش.
- ۱۵- شهرزوری، شمس الدین محمد: شرح حکمة الاشراق، تصحیح دکتر حسین ضیائی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲ ش.

- ۱۶- شهرزوری، نزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء) تحقیق دکتر عبد الکریم ابو شویرب، جمعیة الاسلامیة العالمیة، لیبی ۱۳۹۸ ق.
- ۱۷- طوسی، نصیرالدین: اساس الاقتباس تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۸- طوسی: اقسام الحکمة، تلخیص المحصل بانضمام رسائل و فوائد کلامی، باهتمام عبدالله نورانی، تهران ۱۳۵۹ ش.
- ۱۹- عامری، ابوالحسن محمد ابن یوسف: الاعلام بمناقب الاسلام تصحیح دکتر احمد عبدالحمید غراب؛ با ترجمه فارسی، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۷ ش.
- ۲۰- غزالی، محمد: احیاء علوم الدین مطبعة مصطفی بابی، مصر ۱۳۵۸ ق.
- ۲۱- فارابی، ابونصر: احصاء العلوم، ترجمه خدیو جم، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ ش.
- ۲۲- فارابی: التنبیه علی سبیل السعادة، حیدرآباد دکن ۱۳۴۶ ق.
- ۲۳- قطب الدین مسعود شیرازی: درة التاج لغرة الدیاج، بخش نخستین، تصحیح سید محمد مشکوة، تهران ۱۳۱۷ - ۱۳۲۰ ش.
- ۲۴- قفطی، جمال الدین ابوالحسن: اخبار العلماء باخبار الحكماء، مصر (بی تاریخ)
- ۲۵- الکندی، ابو یوسف: رسائل الکندی الفلسفیة، تصحیح عبدالهادی، ابو ریده، مطبعة الاعتماد، مصر ۱۳۶۹ ق.